

نگاهی

به زندگی

امام موسی بن جعفر علیه السلام



محمد عابدی

طلوع خورشید

رفت و بعد از چند لحظه برگشت. ما که قیافه‌ی شاداب ایشان را دیدیم، شاد باش گفتیم و از وضعیت همسرشان پرسیدیم، فرمود: خداوند حمیده را به سلامت داشت و به من پسری عنایت فرمود که در میان مخلوقاتش از همه بهتر است. همسرم در باره‌ی آن نوزاد مطلبی به من گفت: که گمان می‌کرد من از آن بی‌خبرم؛ اما من پیرامون آن موضوع از او آگاه‌تر بودم.

من (ابو بصیر) درباره‌ی محتوای آن مطلب سؤال کردم، ایشان فرمود: «حمیده گفت: هنگامی که آن نوزاد متولد شد، دست‌هایش را بر زمین

ابو بصیر گفت: همراه امام صادق علیه السلام برای شرکت در مراسم حج عازم مکه بودیم. وقتی به سرزمین ابواء رسیدیم، حضرت برای ما صبحانه‌ای تدارک دید. مشغول صرف صبحانه بودیم که کسی از طرف همسر امام صادق علیه السلام آمد و به ایشان خبر داد که حال همسران دگرگون شده و درد زایمان آغاز شده است و چون فرموده بودید در این باره قبل از هر کار شما را مطلع کنیم، خدمتتان آمدم.

امام صادق علیه السلام همان لحظه برخاست و همراه فرستاده‌ی همسرش

گذاشت و سر به سوی آسمان بلند کرد.»
من به حمیده گفتم این کار نشانه‌ی
رسول خدا ﷺ و نشانه‌ی وصی بعد از
اوست. (۱)

و به این ترتیب بود که ابو الحسن
موسی کاظم علیه السلام در روز شنبه هفتم ماه
صفر سال ۱۲۸ هـ ق در سرزمین ابواء
(بین مکه و مدینه) به دنیا آمد. (۲)
عالم همه غرق زیب و زیور آمد
از جلوه‌ی نور حق منور آمد
آمد به جهان باب حوایج کاظم
محبوب خدا موسی جعفر آمد (۳)
■ از تبار نور

پدرش حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام و مادرش «حمیده» (س) بود.
این بانو در مکتب امام صادق علیه السلام به
چنان صفای باطنی دست یافت که
حضرت درباره‌اش فرمود:
«حُمیدة مصفاة من الادناس
کسبیکة الذهب ما زالت الاملاک تحرسها
حتى اذیت الی کرامة من الله لی والحجة
من بعدی». (۴)

حمیده مانند طلای خالص از
ناپاکی‌ها، پاک است. فرشتگان او را
همواره نگهداری کردند تا به من رسید،

به خاطر کرامتی که خدا نسبت به من و
حجت پس از من عنایت فرمود.

■ القاب امام موسی بن جعفر علیه السلام
نام حضرت، موسی، کنیه‌هایش ابو
الحسن اول، ابو الحسن ماضی، ابو
ابراهیم، ابو علی، ابو اسماعیل، و القابش
کاظم، عبدصالح، نفس زکیه، زین
المجتهدین، وفی، صابر، امین و زاهر
بود. ابن شهر آشوب می‌نویسد: از این
جهت که حضرت با اخلاق بزرگوارانه‌اش
درخشید، به «زاهر» و از این حیث که
خشم خود را فرو می‌برد، به «کاظم»
مشهور شد. (۵)

■ از تولد تا امامت

امام کاظم علیه السلام همچون اجداد
طاهر خود از همان کودکی به سان
خورشیدی فروزنده در خاندان اهل
بیت علیهم السلام می‌درخشید. در این دوره دو
موضوع «تثبیت امامت» وی بعد از پدر و
بروز «جلوه‌هایی از شخصیت» بیشتر از
هر چیزی توجه ما را به خود جلب
می‌کند.

تثبیت امامت

۱- امام صادق علیه السلام از همان لحظه‌ی

نخست تولد، شیعیان را نسبت به امامت فرزندش موسی آگاه ساخت و این‌گونه فرمود: «فعلقوا باینی هذا المولود... فیهو والله صاحبکم من بعدی».^(۶)

به فرزندم، این مولود بچسبید... او به خدا بعد از من صاحب شماسست.

۲ - علانم برتری این مولود پاک از همان روزها بر همگان آشکار شد. از جمله می‌توان به سخن گفتن حضرت در گهواره اشاره کرد. یعقوب بن سراج می‌گوید: «به حضور امام صادق علیه السلام رفتم و دیدم حضرت در کنار گهواره پسرش موسی ایستاده و فرزندش در گهواره است. امام مدتی با او راز گفت. پس از آن که سخنانش به پایان رسید، نزدیکتر رفتم. به من فرمود: نزد مولایت (در گهواره) برو و سلام کن. من کنار گهواره رفتم و سلام کردم.

موسی بن جعفر علیه السلام که در میان گهواره بود با کمال شیوایی جواب سلام مرا داد و فرمود: «برو و نام دخترت [حمیرا] را که دیروز برایش برگزیده‌ای، عوض کن، آن‌گاه نزد من بیا؛ زیرا خداوند چنان نامی را نمی‌پسندد. من هم رفتم و نام او را عوض کردم».^(۷)

جلوه‌هایی از شخصیت امام علیه السلام

۱ - نبوغ حضرت در سنین خردسالی همگان را شگفت زده کرده بود؛ به عنوان نمونه وقتی «عیسی شلقان» از حضرت سوالی پرسید، چنان جوابی گرفت که در جایش می‌خکوب شد. خودش می‌گوید: «روزی در جایی نشسته بودم، امام کاظم علیه السلام را [که در آن وقت کودک بود] دیدم که بزه‌ای همراه داشت و از کنار من عبور کرد، به او گفتم: ای پسر! می‌بینی پدرت [امام صادق علیه السلام] چه می‌کند؟ نخست به ما دستور می‌دهد «ابو الخطاب» (محمد بن مقلاس اسدی کوفی) را دوست بداریم، سپس دستور می‌دهد او را لعن کنیم. فرمود: «خداوند بعضی از انسان‌ها را برای ایمان آفرید که ایمانشان دائمی است، بعضی دیگر را برای کفر دائمی آفرید. در این میان نیز به برخی ایمان عاریه‌ای داد که آنان را «معارین» (عاریه داده شدگان) می‌گویند و هر گاه خدا بخواهد، ایمان را از آن‌ها بگیرد.» ابو الخطاب از این‌گونه است و ایمان عاریه‌ای به او داده بودند [در آن زمان که ایمان داشت، امام



می‌دهد، فرمود: آن که گناه می‌کند از سه حال بیرون نیست. یا خود گناه می‌کند، یا خدا، یا هر دو. اگر بگوییم خدا گناه می‌کند، او با انصاف‌تر و عادل‌تر از آن است که خود گناه کند و بنده‌اش را مجازات کند، اگر هر دو گناه کنند، خدا با بنده‌اش در گناه شریک است و شریکی که از بنده قوی‌تر است، مجازات قوی به خاطر گناه مقدم‌تر از مجازات ضعیف است. و اگر بنده گناه می‌کند. بنابراین رواست که امر و نهی خداوند متوجه بنده شود و کیفر و پاداش نیز به او تعلق بگیرد

صادق علیه السلام فرمود: او را دوست بدارید و اکنون که مذهب باطلی اختراع کرده، امام فرمود، او را لعنت کنید]، من به حضور امام صادق علیه السلام رفتم و آنچه را که به فرزندش گفته بودم و او جواب داده بود، به عرض حضرت رساندم. امام فرمود: «این پسر (یا این کلام پسر) از جوشش نبوت است.» (۸)

۲- ابو حنیفه می‌گوید: به خانه‌ی امام صادق علیه السلام رفتم. در دالان خانه کودکی را دیدم... پرسیدم: بشر که گناه می‌کند. گناه او را چه کسی انجام

و بهشت و دوزخ نصیب او شود. ابو حنیفه چنان مرعوب این استدلال شد که گفت: «ذَرِيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضِ وَاللَّهِ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^(۹) آنها فرزندانی هستند که بعضی از بعض دیگر (در پاکی و کمال) گرفته شده‌اند و خداوند شنوا و داناست.^(۱۰)

■ دوران امامت

دوران امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از ۲۵ شوال سال ۱۴۸ هـ همزمان با شهادت پدر بزرگوارش امام صادق علیه السلام آغاز شد. در این زمن حضرت ۲۰ سال داشت. در آغاز امامت، حضرت با قاتل پدرش، منصور دوانیقی رو در رو بود.

وی که از سال ۱۳۶ خلافت اسلامی را پس از ابو العباس سفلح به دست گرفته بود، به دلیل وصیت امام صادق علیه السلام در مورد تعیین جانشین خود و ملاحظات دیگر علناً تعرضی به امام نمی‌کرد.^(۱۱)

ولی در خفا سیاست فشار بر حضرت را در دستور کار خویش قرار داده بود و دقیقاً به همین علت بود که امام صادق علیه السلام در وصیت خود خلیفه را به عنوان یکی از جانشینان خود معرفی

کرد تا از فشارهای سیاسی بر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام حد اقل در منظر مردم کاسته شود، از این رو وقتی منصور دوانیقی امام صادق علیه السلام را به شهادت رساند، به فرماندار مدینه محمد بن سلیمان دستور داد «اگر جعفر بن محمد شخصی را جانشین خود قرار داده او را حاضر کن و گردنش را بزن» اما فرماندار در پاسخش نوشت: «جعفر بن محمد در وصیت نامه‌اش پنج نفر را جانشین قرار داده است. منصور دوانیقی، محمد بن سلیمان (فرماندار مدینه) عبدالله بن جعفر، موسی بن جعفر و حمیده. وی آن گاه از خلیفه پرسید کدام را گردن بزنم؟! در مقابل منصور که آثار خشم از این کیاست امام در سیمایش هویدا بود، گفت: این‌ها را نمی‌توان کشت^(۱۲). وی از این پس در صدد برآمد با شیوه‌های سیاسی و... حضرت را در فشار قرار دهد از این زمان به مدت سی و پنج سال امام موسی بن جعفر علیه السلام در منصب امامت قرار گرفت پس از مرگ منصور، نوبت به خلافت مهدی بن عبدالله منصور رسید وی که در سال ۱۵۸ به خلافت رسید، و وقت خود را عموماً به حل منازعات

داخلی و کشور گشایی گذرانند، لذا امام اندک فرصتی برای بیان حقایق شرع و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام یافت.

البته خلیفه نیز برای در امان ماندن از خطر احتمالی از سوی امام، حضرت را مدتی زندانی کرد و چون تضمین گرفت که بر علیه او نشورد، حضرت را آزاد کرد. تفصیل واقعه به روایت فضل بن ربیع از پدرش چنین است: وقتی مهدی، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را زندانی کرد، یکی از شبها حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام را در خواب دید که به او فرمود: «یا محمد فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم» آیا شما به این امید بودید که اگر ولایت یافتید، در زمین فساد کنید و قطع ارحام کنید! به دنبال این خواب، خلیفه ربیع را شبانه خواست و گفت: که موسی بن جعفر علیه السلام را نزدش حاضر کند. او این کار را کرد و چون امام حاضر شد، خلیفه دست در گردن امام انداخت و جریان خواب خود را بازگو کرد و گفت: آیا به من اطمینان می دهی بر علیه من یا فرزندانم خروج نکنی؟! بعد از آن که تضمین گرفت، از ربیع خواست امام را به مدینه

بازگرداند و او نیز شبانه همین کار را کرد. البته این اعمال و فراخواندن مکرر حضرت موجبات نگرانی خاندان و شیعیان حضرت را فراهم می کرد از جمله صاحب کشف الغمه از کتاب دلایل از ابی قتاده قمی از ابی خالد زبالی نمونه ای از این نگرانی یاران را نشان می دهد این واقعه مربوط به زمانی است که قیام شهید فخر سرکوب شد و مهدی چون عامل تحریک را امام می دانست. قسم خورد حضرت را به شهادت برساند. لذا حضرت را به دستور مهدی دستگیر کردند تا به پایتخت ببرند و وقتی به شهر زباله رسیدند، امام از ابی خالد که با نگرانی و اندوه ایشان را نگاه می کرد، خواست نیازهایش را برطرف کند همچنین علت غم و اندوهش را پرسید ابی خالد گفت: چرا غمگین نباشم که تورا نزد این طاغی می برند و من خیالم از این قضیه ناراحت است. حضرت فرمود: ای ابا خالد من از او ترسی ندارم وقتی حلال ماه، روز... شد منتظر می باشم.

ابی خالد می گوید من که نگران حضرت بودم، روز و شب منتظر

آن لحظه بودم. تا این که روز موعود رسید.

من اول شب در محلی که به من وعده داده بود، منتظر ماندم، و چون کمی طول کشید به وسوسه افتادم در همین لحظه سواری از طرف عراق پیش آمد و در این بین حضرت ابو الحسن علیه السلام جلو کاروان بر قاطر خود سوار بود، مرا ضدا زد و فرمود: شک مکن شیطان دوست دارد که تو را به شک بیندازد. من از خلاصی حضرت خوشحال شدم و گفتم: «الحمد لله الذی خلصک من الطاغیة»^(۱۳) بعد از مرگ مهدی عباسی در سال ۱۶۹ هـ. ق هادی عباسی به خلافت رسید. وی نیز نسبت به حضرت حساسیت خاصی داشت به گونه‌ای که در صدد برآمد به حضرت آسیب برساند و نزدیکان امام، او را به دوری از خلیفه دعوت کردند امام در مقابل، دست به آسمان برداشت و گفت:

«الهی کم من عدو شحذ لی طبیة مدیته وارھف لی شاحذه وداف لی قواتل سمومه ولم تنم عنی عین حراسته فلما رایت ضعفی عن احتمال الفوادح وعجزی عن ملمات الجوائح صرفت ذلک

عنی بحولک وقوتک لا بحولی وقوتی وألقیته فی الحفیرة الی احتفرها لی...»

ای خدای من چه دشمن‌هایی که از برای کشتن من شمشیر خود را تیز نمودند و دشنه خود را سوهان زدند و زهرجان‌گداز خود را برای هلاک من تهیه کرده و سائیدند و دیده حراست و دیدبانی آن‌ها برای آزار من به خواب نرفت [و دائم در اندیشه قتل من بودند] ولیکن چون ناتوانی و ضعف مرا از تحمل این بارهای سنگین بلا و این گونه گرفتاری‌ها دیدی و عجز مرا از دچار شدن به این بلاهای جانگذار مشاهده فرمودی به حول و قوه خود آن را از من رد کردی نه به حول و قوه من و دشمن مرا در گودال یا چاهی افکندی که او آن را برای من کنده بود...»

بعد از این دعا، اهل بیت حضرت از نزدش خارج شدند امام اندکی بعد باز گشت تا خبر مرگ هادی را برایش قرائت کنند^(۱۴). در هر صورت بعد از مرگ وی نوبت به خلافت هارون الرشید رسید.

■ ویژگی عصر هارون الرشید:

هارون الرشید، نواده منصور دوانیقی بود و در ۲۷ ذی حجه سال

۱۴۵ هـ به دنیا آمد همزمان با وفات برادرش موسی، هادی به خلافت رسید و آن زمان (چهاردهم ربیع الاول ۱۷۰ هـ. ق) ۲۲ سال داشت. هارون در دوره اوج و عظمت خلافت بنی عباس به سلطنت رسید. در این دوره دانش و فلسفه و حکمت و ادب به رشدی شگفت انگیز رسید که البته تا حدود زیادی در حول فعالیت‌های علمی امام باقر و امام صادق علیهما السلام بود. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نیز تا زمانی که از شتر هارون در امان بود در این نهضت فکری و علمی نقش پیشرو داشت و انبوه شاگردان فاضل او گواه این مدعاست.

دقیقاً همین پیشروی امام و بارانش، هارون را به وحشت انداخت و با وجود فضای باز علمی، در صدد محصور کردن حضرت برآمد تا نفوذ معنوی و علمی ایشان را نابود سازد. هارون به این منظور در برابر حقایق دینی که از سوی امام بیان می‌شد، فلسفه یونان و کتب هند و افسانه‌ها را به عنوان ابزار فرهنگی و معنوی علم کرد و در برابر فقه و احکام پویا نیز، مانند جد خود منصور علمای مخالف اهل بیت را تشویق کرد تا در

مقابل حضرت عرض اندام کنند حتی در مدینه منوره برای امور شرعی و احکام دینی اشخاصی را معین کرد و به مالک بن انس و کتاب موطاء او اهمیت فوق العاده داد و پسران خود را برای قرائت آن کتاب به مدینه فرستاد. تمام این کارها برای کاستن از مراجعه مردم به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود اما غافل از این که هر چه می‌کرد بر جلال و عظمت حضرت می‌افزود. از این رو به مقابله فیزیکی با حضرت روی آورد. در این جبهه هارون علاوه بر خود حضرت، علویان را نیز تحت فشار قرار می‌داد حکایتی که در ذیل می‌آید شاهد این مدعا است.

عبدالله بن بزّاز نیشابوری می‌گوید. میان من و حمید بن قحطبه طوسی معامله بود. در سالی به نزد او رفتم وقتی خیر آمدن مرا شنید در همان روز پیش از آن که جامه‌های سفر را تغییر دهم مرا طلبید و این در ماه مبارک رمضان و وقت زوال بود. وقتی داخل شدم دیدم در خانه نشسته است و نهر آبی در میان آن خانه جاری است. چون سلام کردم و نشستم سفره

غذا را پهن کرد من که یادم نبود روزهام دست به سفره بردم ولی بلا فاصله یادم آمد روزهام، لذا دست کشیدم. حمید پرسید: چرا غذا نمی خوری؟ گفتم: ماه مبارک رمضان است و من روزهام شاید شما عذری دارید که موجب افطار شده است او گفت: من عذری ندارم. و همان لحظه گریان شد. وقتی غذایش را خورد. پرسیدم برای چه گریه کردی، گفت: وقتی که هارون در طوس بود شبی مرا خواست. وقتی نزد او رفتم دیدم شمعی نزد او می سوزد و شمشیر برهنه‌ای نزد اوست و خادمی در کنارش. وقتی مرا دید گفت: چگونه است اطاعت تو از من؟ گفتم: به جان و مال تو را اطاعت می‌کنم. لحظاتی سر به زیر انداخت و به من اجازه برگشتن داد. وقتی به خانه رسیدم دوباره پیک او به دنبال آمد و من نزد خلیفه برگشتم. باز پرسید چگونه است اطاعت تو؟ گفتم: فرمانبردار تو از جان و مال و زن و فرزند هستم. او تبسمی کرد و اجازه مرخصی داد. تا داخل خانه شدم باز فرستاده‌اش مرا خواست. نزد او رفتم: پرسید اطاعت تو از ما چه اندازه است؟ گفتم: تو را اطاعت می‌کنم در جان و مال

وزن و فرزند و دین خود.
او تا این پاسخ را شنید خندید و گفت: این شمشیر را بگیر و به آنچه این خادم گفت، عمل کن.
خادم شمشیر را به من داد و مرا به خانه‌ای آورد و قفل را باز کرد. وقتی داخل شدیم چاهی دیدم که در صحن خانه کنده‌اند. سه اتاق در بسته هم آنجا بود در یکی را باز کرد دیدم بیست نفر از پیران و جوانان و کودکان که گسیوها و کاکل‌ها داشتند [نشانه سیادت] همه در بند و زنجیر هستند و همه از فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام و فاطمه علیها السلام هستند. آن خادم گفت: که خلیفه از تو خواسته این‌ها را گردن بزنی. پس یک یک را بیرون می‌آورد و من در کنار چاه ایشان را گردن می‌زدم تا آن که همه را گردن زدم و او سرها و بدن‌ها را در چاه انداخت. آن گاه در اتاق دوم را گشود آنجا نیز بیست نفر بودند آن‌ها را هم گردن زدم. در اتاق سوم هم بیست نفر بودند آن‌ها را هم کشتم تا این که نوبت نفر بیستم شد، مرد پیری بود. گفت: دستت بریده باد ای ملعون! چه عذر خواهی داشت نزد جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از تو بپرسد چرا

شصت نفر از فرزندان بی‌گناه مرا کشتی؟
 تا این سخن را شنیدم بر خود لرزیدم
 خادم پیش آمد و فریاد زد که چرا
 معطلی! من او را نیز گردن زدم. حال با
 این وضع که شصت نفر را گردن زدم،
 روزه و نماز چه فایده‌ای به عالم
 دارد. (۱۵)

آری همین روایت دردناک خود
 گوشه‌ای از سختگیری‌های هارون
 نسبت به علویان را نشان می‌دهد. اما
 درباره فشار بر حضرت موسی بن
 جعفر علیه السلام می‌توان دوره طولانی زندان را
 بارزترین فشار خلیفه دانست که بر
 حضرت وارد کرد. و سرانجام امام موسی
 بن جعفر علیه السلام به دستور هارون و به دست
 سندی بن شاهک با خرمای زهرآلود
 مسموم گردید و مطابق قول مشهور در
 روز جمعه ۲۵ رجب سال ۱۸۳ هـ. ق به
 شهادت رسید. (۱۶)

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- شرح مفصل این خبر را در اصول کافی، ج ۱
 ص ۳۸۵، حدیث ۱، باب موالیذ ائمة بخوانید و
 المحاسن ص ۳۱۴.
- ۲- سال ۱۲۹ هجری نیز نقل شده است به کافی
 ج ۱ ص ۴۷۶، بحار الانوار ج ۴۸ ص ۲، ارشاد
 مفید ص ۲۶۹، کشف الغمه ج ۲، ص ۲۱۲ و
 اعلام الوری ص ۲۸۶، و ۳۱۰، رجوع کنید.
- ۳- شعر از ابو الفضل آسمانی.
- ۴- اصول کافی، ج ۱ ص ۴۷۷.
- ۵- مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲ ص ۳۸۲، کشف
 الغمه، ج ۲ ص ۲۱۲، الارشاد مفید ص ۲۷۰ و
 فصول المهمة، ص ۲۱۴.
- ۶- محاسن برقی، ج ۲، ص ۳۱۴.
- ۷- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱۰.
- ۸- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۱۸ و همچنین در ج ۱،
 ص ۳۱۱.
- ۹- آل عمران: ۳۴.
- ۱۰- مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۱۴.
- ۱۱- مناقب ابن شهرآشوب، ج ۴ ص ۳۴۹.
- ۱۲- بحار الانوار، ج ۴۷ ص ۳، مناقب ابن
 شهرآشوب، ص ۳۲۰ و اصول کافی ج ۱
 ص ۳۱۰ (مالی‌ای قتل هولاً سبیل. اعلام
 الوری، ص ۲۹۰).
- ۱۳- اصول کافی ج ۱ ص ۴۷۷ و بحار الانوار ج ۴۸
 ص ۱۵۱.
- ۱۴- فصول المهمة ص ۲۷۱.
- ۱۵- عیون اخبار الرضا، ج ۱ ص ۱۰۰.
- ۱۶- مناقب ابن شهرآشوب: ج ۴ ص ۳۴۹.